



www.rouzGar.com

## عبور عقربه در تب

میشم روایی دیلمی

تن:

باغِ مبهمِ تب،

در لیفه‌های عصب

— رگبرگ‌های صریح —

به رعشه می‌افتد

به رقص:

شکلِ بلیغِ عبور،

دورِ منظمِ سِقط

در سرعتی دقیق

— ساعت:

سقوطِ برگ،

جنبیدنِ هلاک

در پیش و پشتِ پلک

این آیه‌ی

هراس:

که

نیست هیچ

و

نیست هر.

پس می‌نشینم و در من  
شکلِ اصیلِ تن  
باغی سیاه از هر،  
ویرانه‌یی صریح  
از هیچ می‌شود.